مطالعاتی دربارهٔ خوانسار

عمارت میرمحمّدصادق



ساخته‌شده در سال ۱۲۵۴ قمری، ۱۲۱۷ خورشیدی

حسین نجفی‌زاده

مطالعاتی دربارهٔ خوانسار

عمارت میرمحمّدصادق

ساخته‌شده در سال ۱۲۵۴ قمری (= باغ ارمی)، ۱۲۱۷ خورشیدی

نوشتهٔ: حسین نجفی‌زاده

Studies on Khānsār

Khānsār -Ḫwānsār –‘Imārat-i Mīr Muḥammad Ṣādiq, 1254 AH = 1838 AD

by
Hossein Najafizadeh



Najafizadeh.org
San Francisco, USA, 2017

Najafizadeh.org Publications on Khānsār

San Francisco, USA

مطالعاتی دربارهٔ خوانسار

Studies on Khānsār

۱- خوانسار عمارت میرمحمّدصادق

1- Khānsār -H̱wānsār –‘Imārat-i Mīr Muḥammad Ṣādiq, 1254 AH = 1838 AD

Studies on Khānsār
‘Imārat-i Mīr Muḥammad Ṣādiq

ISBN-13: 9781548471262
ISBN-10: 1548471267

این نوشته را به پسرانم **علی** و **عیسی** تقدیم می‌کنم، که از کمک به من در انجام کارهایی ازاین‌دست هیچ‌گاه دریغ نکردند.

فهرست مطالب

به نام خدا

یادداشت نویسنده

هنگامی که در سال ۱۳۴۱ خوانسار را ترک می‌کرد، تا سال‌های پایانی دبیرستان را در اصفهان بگذراند، و پس از آن به تهران بیاید، گمان نمی‌کرد که پنجاه سال بعد به زادگاهش برگردد. در تابستان ۱۳۹۱ باخبر شد که در خوانسار هتلی امروزی دایر شده است. نوید بودن جایی که بتوان چند روزی را در آن سپری کرد، سبب شد تا راهی خوانسار شود. همین‌که دو سه روزی را در کوچه‌هایی گردش‌کنان گذراند که پیشتر آن‌ها را می‌شناخت، امّا حالا هم رنگ‌ورویشان کمی عوض شده بود، احساس کرد خیلی چیزها را از آن سال‌ها روشن به یاد می‌آورد. آن تصاویر در ذهنش آن‌چنان شفّاف بود، که در همان هفتهٔ اوّل خود را یک‌سره در تسخیر آن‌ها یافت، به‌طوری‌که در همهٔ روزها، چیزی جز تکّه‌پاره‌هایی از آن‌ها جلوی چشمش نمی‌آمد. هرچه می‌دید روزهای «سال‌های دههٔ سی» را دست‌نخورده زنده می‌کرد. هر مشاهده‌ای برایش همیشه دیدن رشته‌ای از تصاویر پی‌درپی بود که پنجاه بار می‌آمد تا به امروز می‌رسید. او دیگر آن مشاهده‌گری نبود که «دنیای بیرون» را «به‌عین» می‌دید، بلکه آن را آن‌چنان با رنگ‌هایی از گذشته درهم می‌آمیخت که دیگر جداکردن «دیروز» از «امروز» برایش ممکن نبود.

اقامت یک‌هفته‌ای در هتل، هفت ماه به درازا کشید. در همین مدّت به جاهایی سر می‌زد که از آن‌ها چیزی به یاد داشت. با سرسختی تمام هر چیز نویی را پس می‌زد، گویی که ذهنش را بیهوده پر می‌کرد. *عمارت میرمحمّدصادق*، خانه‌ای که در آن بزرگ شده بود، *بازاربالا*، جایی که گاهی هم به *نانوایی علی‌جان* می‌رفت، *مقبرهٔ سیّدحسین*، که اصلاً اوّل همان بازار بود، یا *مقبرهٔ میرکبیر* که سر راه خوانسار به گلپایگان، دست چپ جادّهٔ قدیم بود و مسافرین هر اتوبوسی، همین‌که به آنجا می‌رسیدند، به احترامش «صلوات» می‌فرستادند... این و غیراین، همه‌وهمه، او را آن روزها با خود می‌برد. اگر زمستان سرد خوانسار از راه نرسیده بود و «اقامت طولانی» در هتل، کار را دشوار نکرده بود، شاید هم خود را به نوروز سال بعد می‌رساند.

آنچه در این نوشته، دربارهٔ *عمارت میرمحمّدصادق* می‌آید، قصدش نه این است که تنها آن زیبایی بنا را بازگو کند، و نه به «بازنویسی تاریخ» بپردازد، بلکه می‌خواهد با شتاب سه سده‌ای را از جلوی چشم خواننده‌ای بگذراند که به خاطرات شهرش از زمان درگذشت *سیّدابوالقاسم‌جعفر* در سال ۱۱۵۷ قمری (۱۱۲۳ خورشیدی)، پسرش *سیّدحسین* در سال ۱۱۹۰ قمری (۱۱۵۴ خورشیدی)، و بنای *عمارت فرزندانش* در سال ۱۲۵۴ قمری (۱۲۱۷ خورشیدی)، تا به امروز دلبستگی دارد. شاید وقتی آن سیصدسال را از نظر گذراند، امروز با چشمی دیگر بنگرد.

حسین نجفی‌زاده، روستای فشند،
تابستان ۱۳۹۶

عمارت میرمحمّدصادق

میرمحمّدصادق که در سال ۱۲۰۸ قمری (۱۱۷۳شمسی) در خوانسار به دنیا آمده، از فرزندان *سیّدمهدی‌کبیر* صاحب *رسالهٔ ابوبصیر* است. او خود نیز در همین‌شهر در سال ۱۱۸۲ قمری زاییده شده، و از شاگردان *میرزای‌قمی* است و در *علم رجال*، *فقه*، *اصول* و *حدیث* از افاضل علمای عصر خویش. *سیّدمهدی* درسال ۱۲۴۶ قمری در کربلا در می‌گذرد و در مقبرهٔ *سیّدمحمّدمجاهد* در کنار پدرانش می‌آرمد. *سیّدمهدی* خود فرزند *آقاسیّدحسن* است که از علمای بزرگ و از فرزندان *آقاسیّدحسین* است. *میرزای‌قمی* از شاگردان *سیّدحسین* است و با خواهر او ازدواج می‌کند. نوشته‌های *سیّدحسین*[1] بیش از ده عنوان است، از آن‌جمله *حواشی بر ذخیرهٔ علّامهٔ سبزواری*. او در سال ۱۱۹۱ قمری از دنیا می‌رود و در همین محلّ در *قبرستان پشت بازاربالا* در شرق خوانسار مدفون است، و مقبره‌اش امروزه نیز زیارتگاه مؤمنین و مورد تکریم. پدر سیّدحسین، *میرسیّدابوالقاسم‌جعفر*، شهره به *میرکبیر*، از شاگردان *علاّمهٔ مجلسی* و از علمای بزرگ زمان خود است که به سال ۱۱۵۷ قمری در شهر خوانسار در *روستای قودجان* در گذشته است[2] و نام پدرانش تا *موسی‌ابن‌جعفر (سلام‌الله)* بی‌کم‌وکاست بر سنگ مزارش نگاشته شده است. آثار او متعدّد است، ازجمله *مناهج‌المعارف*،[3] و *رساله در وجوب عینی نماز جمعه* که

---

[1] برخی نوشته‌های سیّدحسین: *حاشیه بر شرح لمعه*، و *زیارت عاشورا*ست. همچنین بنگرید به: *خوانسار: سیّدحسین‌ابن‌ابوالقاسم‌جعفر*

[2] شرح مستوفی *خاندان میرکبیر* در این مجمل نمی‌گنجد؛ و از میان فرزندان سلسهٔ سادات موسوسی خوانساری می‌توان اسامی نزدیک‌به‌ذهن ازآن‌جمله *سیّدمحمّدتقی خوانساری* و *سیّداحمد خوانساری* را نام برد. برای مطالعهٔ بیشتر بنگرید به *مناهج المعارف*؛ تذکره‌نویسان نیز ۱۱۵۷ را برابر با *دانای ادب عالم ربّانی رفت* یافته‌اند.

[3] بنگرید به: *ابوالقاسم‌بن‌الحسین‌الحسینی‌الموسوی در صفحهٔ ۴۱* .

همچنان از منابع و مأخذ موثّق به‌حساب می‌آید. آرامگاه او نیز بیش از دویست‌وپنجاه سال است که پابرجاست و مورد احترام اهالی.

میرمحمّدصادق که در سال‌های ۱۲۵۰ قمری و پس از آن، به‌مانند پدران خود، امام‌جمعه و جماعات خوانسار است و مورد مشورت حاکم قجر، اندکی پیش از درگذشت پدر تصمیم به بنای *عمارتی* درخور شئون خود می‌گیرد. او معماران و استادکارانی را به‌کار می‌گیرد که خود یا پدرانشان در ساخت و گسترش *مسجد چهارراه* خوانسار در سال ۱۱۳۴ قمری دخیل بوده‌اند، و *میرمحمّدصادق* خود در آن نماز می‌خواند. در جای‌جای مسجد، که از آن پس *مسجد جامع* نامیده می‌شود، این استادکاران نام خود را یادداشت کرده‌اند، ازجمله: *استاد سیّدرضااصفهانی*، که گویند سنگ در دستانش همچون موم نرم بوده و یا فرزندش، *استاد فرهاد* و برخی دیگر از نوادگانش. او خیلی زود در می‌یابد که نه با معماران و نه خصوصاً با مصالح بومی می‌تواند کاری از پیش ببرد. شاید دلیل آن این باشد که او اصفهان را به‌خوبی می‌شناسد. نقل‌های فراوانی هست که *میرسیّدابوالقاسم‌جعفر* را زاییده اصفهان می‌داند که تنها به سبب بروز فتنۀ افغان در زمان *حکومت حسین صفوی* از آن شهر از بیراهه به اطراف خوانسار گریخته است.[۴] استادکاران در آغاز باید زمینی را بیابند که از گزند سیل[۵] مصون باشد و آن نقطه جایی جز جنوب‌شرقی نبوده و نیست؛ ثانیاً باید جهت قبله به سبک عمارت‌های صفوی، ازجمله مساجد، کاملاً در آن رعایت شود. پس آن تیزهوشان، زمینی بیش از ده‌هزار مترمربّع را می‌یابند که ازقضا با *مقبرۀ سیّدحسین* فاصله‌ای اندک دارد. بی‌توجّه به زواید زمین، مستطیلی تمام‌عیار به مساحت تقریبی پنج‌هزار مترمربّع را بر می‌گزینند که بنای فرضی از نگاه واردشونده، بدون اعوجاج درست در پیش روی او باشد؛ و این همان فنّی است که معماران چیره‌دست صفوی در بنای *مسجدشاه اصفهان* به‌کار می‌گیرند، تا با عبوردادن نمازگزار از راهروهای چشم‌نواز، او را در جهت قبله به‌آرامی هدایت کنند، بی‌آنکه او به مقصود سازنده ظنّی ببرد. *میرمحمّدصادق* اکنون به ساخت *عمارت* می‌اندیشد، و بنای کامل مجموعه را اندکی با تأخیر آغاز می‌کند. از آن پس لفظ *عمارت* تنها به خانۀ اختصاصی او اطلاق می‌شود و آن را، در این نوشته، *دایرۀ اوّل*، و سایر بناها را، که باید در پیرامون *عمارت* احداث

---

۴ *روضاتی، سیّداحمد. مناهج المعارف*. تهران: ۱۳۵۱؛ اختلاف‌آرا برسر اینکه *میرکبیر* زادۀ خوانسار باشد، همچنان وجود دارد. برخی در سال‌های اخیر، ازجمله *سیّداحمد روضاتی*، که خود از *نوادگان میرکبیر* است، او را از اصل اصفهانی می‌دانند که به سبب بروز *حملۀ افغان* به خوانسار گریخته است.

۵ دو سیل ویرانگر چهل‌سال اخیر که از ارتفاعات غربی شهر، که *دنباله‌های زاگرس* با قلّۀ *سیل (سول)* به ارتفاع تقریبی ۳۵۷۵ متر است، سرازیرشده، مؤیّد نظر معماران و استادکاران است.

شود، *جانبی*، یا بناهای *دایرهٔ دوم* و *دایرهٔ سوم* می‌نامیم. به‌این‌ترتیب مجموعهٔ بناها متشکّل از *عمارت میرمحمّدصادق*، بناهای *دایرهٔ دوم* و بناهای *دایرهٔ سوم* است:



نمای کلّی *عمارت میرمحمّدصادق* در سال ۱۳۹۱ شمسی (پس از تخریب بناهای غربی، شمال‌شرقی، و شرقی

۱ – دایرهٔ دوم

دایرهٔ دوم مشتمل بر چندین بناست: بنای جنوب‌شرقی، بنای شمال‌شرقی، بنای شمالی، بنای غربی، بنای شرقی و بنای جنوبی که به‌اختصار بیان می‌شود:

الف: بنای جنوبی

باغی را می‌ماند که سنگ‌چین‌های زیبا و چشم‌نوازی دارد و شاید ملهم از باغ‌های ایرانی باشد که این‌بار بدون دیوار و حصار ساخته شده. درخت‌های گردویش در سال‌های ۱۳۳۵ شمسی و پس از آن بلند و گاهی مهیب به‌نظر می‌رسد و تعداد آن‌ها بیش از ده اصله است. یکی از آن‌ها نمونه‌ای کم‌نظیر است که در همان سال‌ها دورتنه‌ای بیش از چهارمتر دارد: صاف و مستقیم و به‌بلندی بیش از ده‌متر؛ استوانه‌ای کامل که سرشاخه‌های آن چتری وسیع گسترانده که به‌تنهایی می‌تواند بخشی از ضلع جنوبی را در سایه فرو برد. درخت‌های میوه نیز با پرچینی ساده از آن‌ها جدا می‌شود. دو *حمّام*،[۶] یکی کوچک و اختصاصاً مردانه و یکی مردانه و زنانه به‌تناوب روز، در

---

۶ دربارهٔ این دو *حمّام*، این روایت، هم شنیدنی است و هم عبرت‌برانگیز: «*سیّدان* به مردمان دیگر *عام* می‌گفتند و زبان خوانساری را *زبان عام* می‌گفتند و به آن سخن نمی‌گفتند. در میانهٔ *محلّهٔ رئیسان* گرمابه‌ای بود به نام *حمّام رئیسان* که ویژهٔ *سیّدان* بود، هرچند بعدها *عوام* نیز اجازه یافتند از آن استفاده کنند.

فاصلۀ اندکی از *عمارت* احداث شده است. *حمّام‌ها* در عمق زمین جای دارد به‌گونه‌ای که از سطح تراز *عمارت* پایین‌تر است و تنها ورودی آن‌ها با چند پلّۀ سنگی برای عابرین مشهود. در سال‌های ۱۳۳۵ و پس از آن، بنای آن دو *حمّام* زیباست: طاق‌ها و رواق‌های چشم‌نواز و نورگیرهایی با اشکال منتظم، سنگ‌فرش‌های مجلّل، سربینه‌ای رنگ‌آمیزی‌شده، پاشوخانه‌ای در سمت راست درِ داخلی، ستون‌های سنگی یکپارچۀ عظیم به شکل شش‌وجهی‌های منتظم صیقل‌داده‌شده و خوش‌تراش؛ و سرانجام در شمال باغ، در دولنگه‌ای مرتفع که در پشت آن هشتی‌ای پنهان است و در اطرافش چند بنای ساده که برای استراحت موقّت اسب‌ها در نظر گرفته شده. جوزستان ما اینک به‌خوبی می‌تواند هم زینت‌بخش *جنوب عمارت* باشد و مهمّ‌تر از آن، رازهای آن را هم به‌خوبی از چشم اغیار پنهان کند.

ب: بنای غربی

چنداتاق که با اندکی تقریب در تراز بلندی طبقۀ دوم *عمارت* است با چشم‌اندازی بر باغچه‌ای درخت‌کاری‌شده که اطرافش را صنوبرهایی در چندین ردیف پوشانده و حدّ دیوار غربی آن همان پیرامون *دایرۀ دوم* است که با یک در ورودی به کوچۀ عمومی غربی می‌رسد و با در دیگری به بنای جنوبی، و سرانجام پس از گذر از چندین در و باربند خود را به *عمارت* می‌رساند. از داخل اتاق‌های بالا نیز با پلکانی که چندین در آن را پوشش می‌دهد دسترسی به *عمارت* ممکن است و با گذر از فضایی کم‌نور ناگهان خود را به گوشوارۀ ضلع غربی *عمارت* می‌رساند که بی‌اختیار بیننده را مجذوب زیبایی خود می‌کند. اتاق‌های این بنا بی‌تردید متأخّر بر *عمارت* است. از گچبری‌های استادانه چیز زیادی وجود ندارد، امّا دولابچه‌های رنگ‌آمیزی‌شده و طاقچه‌های متعدّد آن نشان از رعایت سبک کلّی *عمارت* دارد؛ نقّاشی‌های دل‌انگیز بر روی تیرهای سقف و قاب‌های آن،که زراندود هم نیست، با خوشنویسی‌های فراوان آیات قرآنی و اشعاری در وصف بنا در کنار گل‌ومرغ‌های منقوش. دو تصویر با فاصلۀ سه قاب از یکدیگر در عرض اتاق و با فاصلۀ چندقاب به‌قرینه، تصاویری از دو زن که نمی‌توانند کسانی کمتر از زنان حکّام قجر باشند. *آیت‌الکرسی* هم قاب‌های وسط را مزیّن کرده که با خطّی زیبا نگاشته شده؛ اشعاری در کنار

این گرمابه شصت‌سال پیش متروکه شد؛ همان زمان که ساکنان کوی یک‌به‌یک از شهر رفتند، جز اندکی. چندسالی گرمابه متروکه بود و پشت‌بام آن زمین بازی کودکی ما و داستان‌هایی از اجنّه‌ای که در آن بودند، تا در سال‌های پایانی دهۀ چهل زمین را به فرهنگ هدیه دادند و مدرسه‌ای در آنجا ساخته شد، که اکنون ساختمان آن بی‌استفاده برجا مانده. امّا از زمانی که *عوام* نیز توانستند از گرمابه استفاده کنند، صحن گرمابه دو بخش شد: بخش بالایی با پوشش سنگ مرمر سپیدی ویژۀ *سیّدان* بود و *عوام* نباید به آنجا می‌رفتند، تا کم‌کم این انحصار شکسته شد. زنده‌یاد *محمّدعلی فروزش* که دوستی نزدیکی با *بزرگان کوی* داشت به‌رسم شوخی شعر زیر را برای آن گرمابه و سنگ سپید آن سروده بود، که نام مالک و گردانندۀ آن هم *افتخار* بود:

*گرمابۀ رئیسان از آن افتخار است – از آن جهت همیشه، مملو از بخار است * سنگ سپید بی‌لک – در صحن آن شده تک * برروی آن شده حک – منزلگه کبار است * گر برغلط یکی عام – روزی رود به حمّام * بر آن حجر نهد گام – روزش سیاه و تار است * سادات این محلّه – با یک سر و دو کلّه * بر سنگ پای پلّه – پیوسته‌شان قرار است.* (به‌نقل از *آقای رضا فروزش*، خوانساری صاحب‌ذوق و خوانساردوست (۱۳۹۵ شمسی)؛ زنده‌یاد *محمّدعلی فروزش* هم از اهالی همان محلّه بوده، مردی ادیب با طبعی روان.

تصاویر گل‌ومرغ که یقیناً به تاریخ بنا اشاره دارد و سوره‌های آخر قرآن که با خطّی خوش نوشته شده است. و به‌همین منوال اتاق دیگر که با یک *مهتابی* به اوّلی متصل می‌شود. زیبایی آن دو سقف و حضور مادر بزرگی که بسیاری از سوره‌های قرآن را ازبر می‌خواند سبب می‌شود تا آن کودک خردسال در دههٔ سی بسیاری از آن نوشته‌ها را پیش از رفتن به مدرسه بیاموزد، امّا اکنون همان‌ها را باتقریب و پراکنده به خاطر می‌آورد، هرچند معنای آن‌ها را بازهم به‌درستی نمی‌داند:

سرچشمه‌اش نمونه‌ای است از سلسبیل و کوثر ...

اللّـهُ لَا إِلَـهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَن ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَد تَّبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَن يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللّـهِ فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللّـهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ اللّـهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَـئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ [۷] (در اتاق مشرف به *گوشواره*)

*بلغ‌العلی به کماله * کشف الدّجی به جماله ... فصاحت سبحان و خطّ ابن‌مقلتی * لواجتمعت فی المرء والمرء مفلسی * فلیس قدر به مقدار درهمی* (در اتاق دیگر مشرف به *مهتابی*)



نمای سمت چپ *عمارت میرمحمّدصادق* که امتداد آن به بناهای ضلع غربی می‌رسد؛ *یاعلی* هم هنوز به‌خوبی دیده می‌شود

---

۷ به‌اقتباس از *تنزیل ۲:۲۵۵ تا ۲:۲۵۷*



بناهای ضلع غربی در این تصویر، همان زمین بی‌حاصل سمت چپ است.

ج: بنای شمالی

همان مسجدی است که ساختمانی ساده و بی‌پیرایه دارد و اندک گسترشی در سال ۱۳۱۰ قمری می‌یابد.[۸]

۸ به‌اهتمام آقای *مرتضی مهدوی* – از *احفاد میرکبیر* – که نماز را هم در آن مسجد برپا می‌دارد، تاریخ توسعهٔ بنا قرائت شد..



مسجد رئیسان از بناهای *عمارت میرمحمّدصادق* که پهلوبه‌پهلوی *عمارت* است و سال‌ها پس از بنای *عمارت* در ۱۲۵۴ قمری، در ۱۳۱۰ بازسازی می‌شود.

Ra’iss**ān** Mosque (1254 AH), partial restoration works (1311 AH); Courtesy of Najafizadeh.org (Copyright owner)

بناهای ضلع غربی همان است که اکنون در پشت مسجد به‌جای آن‌ها دیده می‌شود.

در مقابل در ورودی در سال‌های ۱۳۳۵ شمسی و پس از آن حوضی وجود دارد که از جوی آبی پرآب می‌شود که از شرق *دایرهٔ دوم* منشعب می‌شود و به سمت جنوب‌غربی امتداد دارد. در سمت راست در، یک صحن و در سمت چپ نیز بر روی سکویی صحن دیگری است. سه در کشویی رنگ‌آمیزی‌شده نیز وجود دارد که کار دولاب را می‌کند و در یکی از آن‌ها همیشه تابوتی حاضربه‌کار قرار دارد. صحن دست چپ با پلّکانی سنگی بالا می‌رود و منبری ساده مشرف به آن است و دو رواق هم در سمت راست و چپ ورودی. زیرزمین هم تاریک و ترسناک است. هیچ کس نمی‌تواند ظنّ ببرد که دیوار شرقی مسجد مشرف به *عمارت* باشد. از گلدسته و گنبد هم هیچ‌نشانه‌ای وجود ندارد. این معماری باید هدفی دیگر هم در سر داشته باشد. در آن سال‌های ۱۳۳۵ و پس از آن هنوز یکی از *نوادگان میرمحمّدصادق* به‌رسم معهود در *دههٔ اول محرّم* مجلس روضه‌خوانی در عزای حسین (سلام‌الله) برپا می‌کند که در آن ظروف زیبای کنده‌کاری‌شدهٔ روضه و تعزیه، ازجمله سماوری بزرگ با کنده‌کاری‌ها و نوشته‌های زیبا و مجمعه‌های مسی

کنده‌کاری‌شده و قلیان‌ها و سرقلیان‌های رنگی پس از یک سال انتظار دو باره پدیدار می‌شود.[۹] سه‌شب متوالی هم در بنای غربی[۱۰] نذری می‌دهند که به آن تعزیه می‌گویند و منحصراً آبگوشت است که بر روی سفره‌های قلمکار و فرش خانه در آن کاسه‌بشقاب‌های مسی صرف می‌شود، که بر پشت همهٔ آن‌ها *وقف ۵۳*[۱۱] حک شده است. هر دو مراسم فرصتی کم‌نظیر است تا ساکنین *دایرهٔ سوم* را یکجا ببینید که با جدیّت خدمت می‌کنند.

د: بنای شمال‌شرقی

بنای شمال‌شرقی بسیار ساده و متشکل از اتاقی است بر روی کرسی‌ای و اتاق دیگری در طبقهٔ بالا. یک هشتی مشرف به در ورودی بنا و یک اتاق سادهٔ دیگر بر بالای آن. حیاطی کوچک و بازهم محوّطه‌ای که هم به دیوار مسجد پهلو زده است و هم برف‌انداز به‌حساب می‌آید؛ جایی که باید برف‌های سنگین زمستان خوانسار را در خود جای دهد،که از پشت‌بام *عمارت*، آن فضای بسیار وسیع که تنها اجازهٔ برف‌روبی در یک جهت را می‌دهد، به‌زمین ریخته می‌شود. دالانی بسیار طولانی و تاریک و ترسناک با رواق‌هایی در دو طرف و دو در بسیار قطور آن را بازهم به *عمارت* متّصل می‌کند. این بنا را بیرونی می‌گویند و برای ملاقات با میهمانانی است که ممکن است دقایقی یا ساعتی با *اهل عمارت* کاری داشته باشند، که بی‌آنکه اجازه یابند به *عمارت* وارد شوند یا از محلّ آن به‌درستی تصوّری بیابند، ضمن پذیرایی‌شدن هم منتظر می‌مانند. همین اصل در سایر بناهای *دایرهٔ دوم* جاری است. اساساً این بنا و سایر بناهای *دایرهٔ دوم* به‌جز بنای غربی همه از سقف‌هایی با تیرهای چوبی بدون رنگ‌وروغن و به سبک خانه‌های ساده ساخته شده، هرچندکه گچبری‌هایی ابتدایی نیز دارد. این نظر با مشاهدات امروزی ما از بنای جنوب‌شرقی با اندکی تقریب مطابقت دارد.

---

۹ مجموعهٔ ظروف و وسائل مربوطه در سال‌های ۱۳۸۰ شمسی دفعتاً ناپدید شد.

۱۰ پیش از این سال‌ها، این مراسم در داخل *عمارت* و در منزل *سّیدمحمّدحسن* برگزار می‌شد.

۱۱ *وقف ۵۳ = وقف احمد*



بناهای شمال‌شرقی

ه: بنای جنوب‌شرقی

بنایی ساده با حیاطی کوچک است که حوضی در وسط آن قرار دارد. بنا در برخی از اضلاع هم در دو طبقه است. سقف‌ها هم با تیرهای چوبی زمخت و تخته بدون رنگ‌آمیزی پوشیده شده است. راه‌پلّه‌ای خود را به طبقهٔ بالا می‌رساند که اتاق‌هایش ساده است و گاه اندک تزیینی دارد. اتاقی که در گوشهٔ شمالی واقع شده و پنجره‌ای به *عمارت* دارد، تیرها و قاب‌های رنگ‌آمیزی و نقّاشی‌شده دارد، که نه زراندود است و نه در تراز *عمارت*.[۱۲] بخاری و سربخاری هم با اندکی گچبری آراسته شده و برخی سوره‌های کوتاه قرآنی هم بر روی سقف نوشته شده است. میزبان ساکن در *عمارت* می‌تواند با عبور از راه‌پلّه‌ای، که در جنوب‌شرقی قرار دارد، خود را به مهمان برساند، هرچند میزبان می‌تواند حتّی از بنای شرقی خود را به بنای جنوب‌شرقی برساند.

---

۱۲ بر روی یکی از قاب‌های همین اتاق هم، تاریخ ۱۲۷۸ قمری ثبت شده است، که خود دلیلی بر این است که بناهای جانبی، یعنی بناهای *دایرهٔ دوم* به‌تدریج تکمیل شده است، که گاه در زمان حیات خود *میرمحمّدصادق*، و یا فرزندان او: *محمّد، مهدی، جواد و اسدالله* بوده است.



ورودی به بنای جنوب شرقی

و: بنای شرقی

متشکل از دو اتاق بزرگ ویک *گوشواره* است، که پنجره‌هایش مشرف به *عمارت* است و تنها پنجرهٔ کشویی یا *کش* (مصطلح *اهل عمارت*) آن اندکی به پنجره‌های *عمارت* شباهت دارد، که تیرها و قاب‌های سقفش هم رنگ‌آمیزی و نقّاشی‌شده است. غیر از آن دو اتاق، حیاطی هم دارد. در جنوب آن دری و پلّکانی قرار دارد که به بنای جنوب‌شرقی می‌رسد. این اصل در همهٔ بناهای *دایرهٔ دوم* با وسواس رعایت شده است تا میزبان بتواند بدون بیرون‌آمدن از *عمارت*، میهمانانی را که در هریک از بناهای *دایرهٔ دوم* در انتظار او هستند ملاقات کند و ناگزیر به بیرون‌رفتن از خانهٔ خود نباشد.



در تصویر درسمت راست، پشت‌بام همان بنای شرقی است.

۲- دایرهٔ سوم

این بناها که مصالحش از خشت خام است، عموماً در یک و گاهی در دو طبقه در دهلیزهای *دایرهٔ دوم* و گاهی کنار یکدیگر بر روی *دایرهٔ سوم* ساخته شده است، و منحصراً به خدمه اختصاص دارد که ناگزیر از زندگی در کنار *عمارت*‌اند، امّا هرگز *عمارت* را به چشم خود ندیده‌اند. استثنا دراین‌مورد، خدمهٔ زن و اسطبل‌بان‌هاست. این مردم بر روی *دایرهٔ سوم* به‌خصوص در ضلع شرقی و در جنوب‌شرقی و غرب زندگی می‌کنند و همگی به گویش خوانساری حرف می‌زنند. زندگی بسیار ساده‌ای دارند، از صنف بنّا، آشپز و کارگرند و قلباً هم ارادت زیادی به *اهل عمارت* دارند، به‌طوری‌که مردی ممکن است خاطرات پدرش را، مثلاً از تعمیرات ساختمانی یا مراقبت از اسب‌ها، بر زبان بیاورد، بی‌آنکه با تلخ‌کامی همراه باشد. ارادت آن‌ها بی‌ریا و بی‌شائبه است و از عهدشکنی آن‌ها هم هرگز کسی چیزی بر زبان نمی‌آورد. همسران این اشخاص سهم بسزایی در انجام امور دارند و همگی بی‌مزد خدمت می‌کنند، وشاید هم تنها دلخوشی آن‌ها این باشد که قوت روزانهٔ خود را از سفرهٔ عمارت تهیّه می‌کنند. مرد و زن از اظهار ادب حتّی به کودکان *اهل عمارت* هم سر باز نمی‌زنند و *فرزندان عمارت* را با لفظ *آقا* یا *دخترآقا* خطاب می‌کنند.



نمونه‌ای از بناهای به‌جامانده در *دایرهٔ سوم*

دایرهٔ سوم اکنون باید جایی برای رعایا و پیله‌وران هم تدارک ببیند که بتوانند محمولهٔ خود را، که مال‌الاجاره‌ای است که به *عمارت* بدهکارند، تحویل دهند و یا به فروش برسانند؛ و این چیزی جز *کاروان‌سرایی* نیست که به فاصلهٔ اندک از *عمارت* است. بنای *کاروان‌سرا* آجری است و در یک و گاه در دو طبقه است؛ حیاطی وسیع، سنگ‌فرش‌شده با اتاق‌های بسیار در دو طرف، امّا بدون هرگونه تزیینی. دری دو لنگه‌ای از چوب گردو به بلندی شاید بیش از سه‌متر و سردری باوقار، که نشانی خود را بی‌کم‌وکاست به هر رهروی اعلام می‌کند.



کاروان‌سرای عمارت میرمحمّدصادق
Caravanserai of "'Imārat-i Mīr Muḥammad Ṣādiq"
Photo Courtesy of Najafizadeh.org, 2016

این بنا حالا کسانی را در خود جای می‌دهد که در ضمن شبی را هم باید در آن سپری کنند،[۱۳] زیرا تنها راه رسیدن آن‌ها به *عمارت* همان *گردنگاه* است که بخش غربی خوانسار را از زمین‌های نسبتاً مسطّح و پرآب پشت ارتفاعات غربی جدا می‌کند. آنجا راهی پرخطر دارد و پرزحمت. جادّه‌ای

۱۳ بنایی که در تصویر دیده می‌شود، درواقع *سراست*، و به‌هیچ‌وجه مشخّصه‌های کاروان‌سرا را ندارد. باید گمان برد که *اهالی عمارت میرمحمّدصادق* به مجموعهٔ آن بناهایی که مشتمل بر این بنا، *قیصریّه* و *کاروان‌سرایی* در همان محلّ بوده است، مسامحتاً *کاروان‌سرا* اطلاق می‌کردند. این مجموعه که از *ملحقّات عمارت میرمحمّدصادق* بوده در همان سال‌های ۱۲۵۴ قمری پی‌ریزی شده است، به‌طوری‌که تکمیل آن‌ها، ازجمله مسجد *رئیسان* سال‌ها به‌درازا می‌کشد، و عملاً استفاده از آن‌ها در زمان حیات *فرزندان میرمحمّدصادق: اسدالله، محمّد، مهدی و جواد* ممکن می‌شود. این نکته دربارهٔ *بازاربالا* هم که در حدود سال‌های ۱۳۰۵ شمسی شکل دیگری (تصویر) می‌گیرد، و به‌همّت *آقامحمّد – از احفاد میرکبیر* – پس از *ویرانی در سال ۱۲۹۷*، دوباره دایر می شود، مصداق دارد.

هم که بخش شمال خوانسار را به جنوب آن متّصل می‌کند، پس از عبور از *چشمه‌آخوند*،[۱۴] و گذر از شیبی بسیار تند، به شرق *عمارت*، و به فاصلهٔ اندکی از آن می‌رسد، به‌طوری‌که تنها قسمت کوچکی از آن، که حتّی به یک کیلومتر هم نمی‌رسد و مشرف بر ضلع شرقی *عمارت* است، *بازاربالا* نامیده می‌شود.



بازاربالا در سال‌های ۱۳۴۰ شمسی (امتداد جنوب–شمال)

Bāzārbālā (Bāzār-i Bālā) in Khānsār (Ḫwānsār), South-North view (circa 1970 AD; Courtesy of Mr. Reza Foroozesh)

درست در پشت همین *بازار* که در ابتدا روباز ساخته شده، *قبرستان بازاربالا*[۱۵] آرمیده است. آغاز *بازار*، *مقبرهٔ سیّدحسین* است که سال‌ها پیش از بنای *عمارت* در سال ۱۱۹۱ قمری از دنیا رفته است. همهٔ این بناها، چه در *دایرهٔ دوم* و چه در *دایرهٔ سوم* و حتّی *عمارت*، از جوی آبی سیراب می‌شود که در شرق جریان دارد و انشعابی از آب‌های سرچشمه[۱۶] است، به‌طوری‌که در چندین نقطه راه‌آب‌های فراخی وجود دارد که هریک آب را به جایی می‌رساند. اکنون با ذکر بناهای

---

۱۴ اکنون محلّه‌ای است در شمال شهر خوانسار.

۱۵ کهن‌ترین *قبرستان خوانسار*. مسامحتاً هم گاهی آن را *قبرستان شرقی* می‌نامیم تا موقعیّت جغرافیایی آن را بهتر مشخّص کنیم.

۱۶ اکنون محلّه‌ای در جنوب خوانسار با گردشگاهی و هتلی است که نگارنده در سال ۱۳۹۱ شمسی در آن اقامت داشت.

دایرهٔ دوم، ازجمله دو حمّام کوچک و بزرگ در جنوب، مسجد در شمال‌غربی، *کاروان‌سرا* و *بازاربالا* در شرق، و مهم‌تر از آن قبرستان در شرق، و *دایرهٔ سوم*، که همه در فاصلهٔ اندکی از *عمارت* قرار دارد، تصویری اندک مبهم پدیدار می‌شود. معماران و کارگزاران و صدها نفر دیگر، که باشتاب به کار ساخت مشغول‌اند، باید بنای *عمارت*، یعنی همان *دایرهٔ اوّل* را، هرچه‌زودتر به پایان برسانند.

۳- عمارت میرمحمّدصادق

ساختهٔ ما شاید با قصری، کاخی و یا بهترازهمه با *عمارتی* هم‌سنگ *عمارت‌های صفوی* مانند *عالی‌قاپو* یا *چهل‌ستون* برابری کند که دیوارهایی بلند، با رخ‌هایی کنگره‌دار بر بلندای آن، و درهای متعدّد و بی‌شباهت به‌یکدیگر دورتادور آن را فراگرفته است، درحالی‌که خود با وقار هرچه‌تمام‌تر بر سر کرسی‌ای به بلندی بیش از یک‌متر در شمال ایستاده است. تاجی رنگین، مهیب و مرصّع بر سر دارد، و دو رواق چشم‌نواز با طاقچه‌هایی در اطراف آن، با گچ‌بری‌های سادهٔ دورتادور، با پوششی از مصالح بنّایی با رنگ زردسیر، هر تازه‌واردی را به درون خود هدایت می‌کند. درهای دورتادور نشان از مطبخی دارد و انباری و اسطبلی و شبستانی، یا از ورودی‌هایی به بناهای *دایرهٔ دوم*، که همگی از چوب گردو است، گاهی ضخیم و گاهی بسیار ضخیم است، امّا هیچ یک به شارع عام منتهی نمی‌شود. درِ جنوب‌غربی، دری دولنگه‌ای از چوب گردو و به‌قطر بیش از سی سانتی‌متر این‌بار یک استثنا محسوب می‌شود که به‌عمد بر روی دیوار غربی و کوتاه‌تر از قدّ معمول امّا کمی پنهان تعبیه شده که به همان هشتی و در دولنگه‌ای جنوبی منتهی می‌شود. صحن را سه *خرند* (مصطلح ساکنین) موازی با یکدیگر در طول تقسیم می‌کند که دو باغچه درخت‌کاری‌شده در دوطرف را با خیابانی یا *خرندی* در وسط پدیدار می‌کند، که حوض آبی هم در بالاسر دارد. دیوارها با نوارهای آجری موازی باهم و از پایین به بالا پوشیده شده تا هم هلالی‌هایی را پدیدار کند و هم از بلندی آن‌ها بکاهد. به‌جز آن طاق‌نمای رنگین، آجرهای لعاب‌دار سبزرنگ در زیر آن در چندین ردیف است، که از ضلع شمال‌شرقی تا شمال‌غربی امتداد دارد، و بالاسر *کش‌ها* و در و پنجره‌ها را به شکل لانه‌کبوتری تزیین می‌کند. در سمت راست و چپ هم دو *یاعلی* زیبا با خطّ بنّایی جلوه‌گر است که در پشت آن‌ها همان *هرزه‌پوش‌های* سراسری خوابیده است. این فضاهای گسترده و توخالی به‌یقین باید از نشت احتمالی آب پشت‌بام بر روی قاب‌های رنگ‌آمیزی و خطّاطی‌شده و زراندود سقف اتاق‌ها جلوگیری کند، هم هوای متعادلی در بالای آن‌ها تأمین کند و هم محلّی برای دیده‌بانی در وضعیت درازکش باشد؛ هرچندکه در سال‌های ۱۳۳۵ و پس از آن خروج کبوتران در دسته‌های چندصدتایی به هنگام سپیدهٔ صبح و بازگشت آن‌ها به‌هنگام غروب و اندک استراحت آن‌ها در زیر آن طاق‌نمای رنگین و بر روی سرتیرهای متقاطع صاف و صیقل‌داده‌شده، تفرّج خاطر آن کودک خردسال و

نشاط بیش از اندازهٔ مادربزرگش را فراهم می‌کند که با آن‌ها انسی وافر دارد و نماز صبح و عصر را با خروج و ورود آن‌ها می‌خواند.



آجرهای سبزرنگ به‌شکل لانه‌کبوتری همان *هرزه‌پوش‌ها*ست.

اکنون از بالا تا پایین نما یکپارچه مزیّن به در و پنجره‌هایی است که فرشی بسیار ریزبافت و تمام‌رنگی را مجسّم می‌کند که تاروپودش چوب است و شیشه با طرح‌هایی از چندضلعی‌های منتظم که به‌دفعات در جهت قطر تقسیم شده است تا چندضلعی‌های کوچک و کوچک‌تر را پدید آورد که مساحت آن‌ها اعمّ از مثلّث و لوزی گاهی از یک سانتی‌مترمربّع فراتر نمی‌رود و با شیشه‌های رنگارنگ پوشیده شده است. نجّاران ما اکنون در هیئت قالی‌باف‌هایی ظاهرشده‌اند که درجات مهارت حرفه‌ای را در گره‌های بیشتر در واحد سطح و نقوش دل‌انگیز و شاید در بداهه‌سرایی، یعنی بداهه‌بافی و بداهه‌کاری نشان می‌دهند.



نمونه‌ای از در و پنجره‌های به‌جامانده

گذر از جنوب صحن حیاطی که بیش از چهارهزار مترمربّع وسعت دارد و سرتاسر سنگ‌فرش است و حالا دو اسطبل وسیع را در پشت سر خود دارد،که گاهی شیههٔ اسب‌ها از آن‌ها شنیده می‌شود، و ادامهٔ رفتن به سمت شمال حیاط، که هنوز درهای دیگری دارد که به‌تناوب از آن‌ها صدای قدقد یا بوی عرق اسب‌ها می‌آید و یا بوی طبخ غذا و یا در پشت آن‌ها بنایی دیگر پنهان است، به اوّلین پلّکان سنگی رواق دست چپ منتهی می‌شود که این‌بار با آجر فرش شده است و دری دولنگه‌ای و بلندبالا در وسط آن و دو پنجرهٔ مشبّک در اطرافش قرار دارد؛ و به سرسرایی وارد می‌شود که باز کف آن پوشیده از آجر است و در اطراف آن طاقچه‌هایی است و در سمت چپ آن آستانهٔ دری قرار دارد که به اتاقی وسیع و رنگ‌آمیزی‌شده، امّا با گچ‌بری‌های ساده می‌رسد. این اتاق با در دیگری به اتاقی وارد می‌شود، اندکی ساده‌تر که صندوق بزرگ رنگ‌آمیزی ومنبّت‌کاری‌شده‌ای در آن قرار دارد که جای نگهداری نان است. دو پنجرهٔ اتاق نیز با آستانه‌ای به *حیاط عمارت* باز می‌شود. در داخل سرسرا و درست برروی دیوار شمالی دری کوچک امّا قطور دیده می‌شود که در پشت آن انباری عظیم است که دیوار و سقف و کف آن یکسره از سنگ‌های صاف و صیقلی‌شده پوشیده شده است و هیچ منفذ و پنجره‌ای به بیرون ندارد. رواق دست چپ، با فاصلهٔ حوضی در وسط، به رواق دیگری که قرینهٔ آن است می‌رسد که آن هم به سرسرایی باز می‌شود که این‌بار دو در، در سمت راست و چپ آن است. دست

چپ اتاقی بسیار زیبا با طاقچه‌های متعدّد و سربخاری‌های گچبری و آینه‌کاری‌شده، با سقفی یکسره رنگ‌آمیزی‌شده و قاب‌هایی نقّاشی‌شده، به‌طوری‌که پنجره‌های این اتاق این‌بار بدون فاصله صحن حیاط را می‌بیند. اتاق دست راستی هم، که اندکی ساده‌تر است، با طاقچه‌ها و رفه‌های متعدّد، بازهم حیاط را می‌بیند و در پشت سر خود هم پستویی را پنهان دارد.



رواق سمت چپ *عمارت میرمحمّدصادق*، طاقچهٔ روبه‌رو در تصویر پایین



رواق سمت چپ عمارت میرمحمّدصادق



اتاق‌های سمت چپ *عمارت* در طبقهٔ پایین

در انتهای سرسرا برخلاف سرسرای اوّلی دری نیست، بلکه پلّکانی است بسیار فراخ که ارتفاع یک گام آن بسیار کوتاه است و با طیّ دست‌کم ده پلّه دوباره به پاگردی کوچک می‌رسد که در سمت راست وچپ آن دو راه‌پلّه رودررو است. در سمت چپ هم، سرپلّه‌ای بزرگ است با چند پنجرهٔ مشبّک به‌سمت شمال و چهار در کنار هم:



این بخش به‌کلّی تخریب شده است و نشانی از آن در دست نیست. آنچه برجا مانده است، همین قسمت از رواق دست راست است.

یکی ورودی به اتاقی که آن را *ارسی* می‌گویند و همهٔ هنر بنّایان، نقّاشان و نجّاران در آن به بهترین وجه نمایان است. نقّاشان سقف را یکپارچه مزیّن به نقوش گل‌ومرغ و اشعار و آیه‌های قرآنی می‌کنند و گاهی نیز ردّی از نام خود و یا تاریخ بنا به‌جا می‌نهند:



بخشی از ارسی



نمای سراسری *ارسی*

معمار قضا ریخت چو طرح گل و خشت * مقصود وی این بنای عالی نه بهشت

از بهر بنای این عمارت مذنب * باغ ارمی بسال تاریخ نوشت

که مقصود نویسنده آن است که بنا در سال ۱۲۵۴ قمری (= *باغ ارمی* = ۱۲۱۷ شمسی) به اتمام رسیده است. [۱۷] (بامتابعت از رسم‌الخطّ اصلی)

---

۱۷ به‌نقل ازنوشته‌های *سیّدمحمّدحسن نجفی‌زاده*. وی پدر بزرگ نگارنده است که تا سال ۱۳۳۱ به هنگام فوت در خانهٔ پدری ساکن بوده؛ مجموعهٔ دست‌نوشته‌ها، اجازه‌نامه‌ها و کتاب‌های ارزشمندش در سال ۱۳۳۲ شمسی از بیم گزند به استناد رسید موجود به نمایندهٔ کتابخانهٔ *مسجد اعظم* در قم تحویل داده شده است. سنگ قبر او و خواهرش ***زهرابیگم نجفی‌زاده*** (متوفی به سال ۱۳۶۵ قمری) هردو با خطّی زیبا نگاشته شده و در نزدیکی محلّی است که اکنون *شهدای* جنگ مدفون‌اند. و همچنین بنگرید به: *سیّدحسین‌ابن‌ابوالقاسم‌جعفر*



نقّاشی و نوشته‌های روی قاب‌ها: *باغ ارمی* = ۱۲۵۴ قمری
Date of Construction:
‘Imārat-i Mīr Muḥammad Ṣādiq, 1254 AH = 1838 AD (left wing),
Photo Courtesy of Najafizadeh.org (copyrighted)

غیر از گچ‌بری‌های خیره‌کننده، سربخاری و آینه‌کاری اطراف آن، دورتادور سقف قطعه‌ای به خطّ نستعلیق نوشته شده است:

وه چه قصر است اینکه از رفعت * سایه افکنده بر سر کیوان * وه چه معظم بناست اینکه شکست * نه طلسمات گنبد گردان * وه چه کاخ است اینکه عرش آمد * کرسی زیر پای بنّایان * گفتم این منزل رفیع از کیست * که سپهرش شده است شادروان * عقل گفتا به احترام تمام * حرم نایب امام زمان * آنکه آمد معلّم ثالث * آنکه آمد یگانهٔ دوران * آنکه بر خلق برتری دارد * از ره فضل و دانش وعرفان * آنکه حبل‌المتین دین آمد * در حقیقت به عالم امکان * آنکه آمد ز فضل بحر علوم * آنکه آمد ز فیض جان جهان * سمّی جدّ خود امام ششم * آنکه رونق گرفت از او ایمان * نور حق از جبین وی ظاهر * آنکه حق در ضمیر وی پنهان * فلک عقل راست بدر منیر * عالم علم راست جوهر جان * اختر برج آسمان کمال * مظهر لطف قادر سبحان * نیست ممکن مرا که مدحت او * هست بیرون ز حیّز امکان * کلک مطرب نوشت تاریخش* بود آن قصر شبه قصر جنّان * این بنا باد ثابت و معمور * تا ز سیّاره هست نام و نشان

(با متابعت از رسم‌الخطّ اصلی و گچ‌بری دورتادور)؛ و یا:

عمل *استادآقابابا نجّار* و *استادحسین‌بن‌ملّامحمّد* و *استادعظیم* و *استادحسین‌بنّا*؛ و البتّه اشارهٔ مستقیم به کلک *مطرب*.[18] سوره‌های آخر قرآن در جای‌جای سقف بر روی قاب‌ها نگاشته شده است. از داخل همین اتاق بزرگ دری به سرسرایی کوچک باز می‌شود که آنجا نیز اتاقی کوچک قراردارد که نام ائمّهٔ اطهارع بر آن گچ‌بری شده است:

هو یا کریم، یا فرد یا احد، الله و محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین و علی و محمّد و جعفر و موسی و علی و محمّد و علی و حسن و محمّد؛ و بازهم آیه‌هایی از قرآن و عباراتی نظیر: ***لافتی الّا علی لاسیف الّا ذوالفقار***. قاب‌های سقف این اتاق نیز در نهایت زیبایی است، امّا هیچ‌یک زراندود نیست. پس از آتش‌سوزی‌ای که در این بخش روی می‌دهد، قاب‌های این اتاق در سال ۱۳۱۲ قمری (۱۲۷۳ شمسی) بازسازی می‌شود.[19]



بخشی از آینه‌کاری و نوشته‌ها هنوز در عکس دیده می‌شود

---

۱۸ *مطرب* همان *محمّدصادق* است که طبعی روان و قریحهٔ سرشار دارد که اندکی پس از بنای عمارت در سال ۱۲۵۶ قمری درمی‌گذرد و در مسجد جامع مدفون است. بنگرید به: *بخشی، یوسف. تذکرهٔ شعرای خوانسار. تهران: مؤسّسهٔ مطبوعاتی میرپور، ۱۳۳۶ شمسی*

۱۹ به‌نقل از *سیّدمحمّدحسن نجفی‌زاده* (از ذکر دیگر اشعار این دو اتاق، که براساس *یادداشت‌های سیّدمحمّدحسن* موجود است، خودداری کردیم.)

درِ دیگری در همان سرپلّه کنار این در قرار دارد که به دو اتاق باز می‌شود که در طول یکدیگر است. این دو اتاق هم، جنوبی کوچک‌تر و شمالی بزرگ‌تر، پنجره‌هایی رو به *عمارت* دارد، زیبا آراسته شده است، بخاری و سربخاری‌ای در اتاق جنوبی دارد، چند ردیف طاقچه در اتاق شمالی، و بازهم تیرهای رنگ‌آمیزی‌شده. در سرپلّه، در دیگری که رو به غرب دارد، در کنار این در است که به مجموعهٔ بزرگ‌تری باز می‌شود. اتاقی بزرگ با سقفی بدون رنگ‌آمیزی، هرچندکه دیوارها دارای گچبری‌های زیباست. در یک ضلع آن دری به پستویی باز می‌شود که خود با در دیگری به *گوشوارهٔ* ضلع غربی منتهی می‌شود. این *گوشواره* نیز بسیار زیبا آراسته شده و سقفی با قاب‌های رنگ‌آمیزی‌شده و آیه‌های قرآنی فراوان دارد.[۲۰] در پشت اتاق اصلی و به سمت شمال مطبخی و چای‌خانه‌ای وسیع وجود دارد که به مجموعهٔ آن استقلال کامل می‌دهد.[۲۱]



در تصویر مجموعهٔ مسکونی طبقهٔ اوّل و بالاسر آن یکجا دیده می‌شود

در سرپلّه در دیگری هم هست که با پلّکانی بسیار فراخ به پشت‌بام می‌رسد. بامی با گستره‌ای عظیم که به سبب وجود طاق‌نما، برف‌روبی آن تنها در یک‌جهت ممکن است، به‌گونه‌ای که بر

---

۲۰ همان *گوشواره‌ای* است که در بنای غربی به آن اشاره کردیم.

۲۱ *سیّدمحمّدحسن نجفی‌زاده* در این مجموعه و *سیّدمحمّدحسین* در مجموعهٔ زیرین زندگی می‌کرده است.

روی دیوار دورتادور بام، برف‌اندازهایی مستطیل‌شکل تعبیه شده است که تنها ریختن برف را به همان محلّی که در ضلع شمال‌غربی پیش‌بینی شده، میسّر می‌کند. اتاق دیگری بر بالای پشت‌بام و در عرض آن وجود دارد که اهالی در اصطلاح خود به آن *کیبون*[۲۲] می‌گویند و جایی برای نگهداری میوه و محصولاتی است که باید در هوای خنک بماند. درهای کوچکی که به استوانه‌هایی بسیار فراخ امّا سفالین می‌رسد، به داخل *هرزه‌پوش‌ها* می‌رسد، جایی‌که نمی‌توان به‌غیر از وضعیّت درازکش یا نشسته در آن درنگ کرد. به در سمت راست راه‌پلّهٔ اصلی که بازگردیم به اتاق‌هایی تودرتو و بسیار زیبا می‌رسیم. تنها فرق قسمت سمت راست راه‌پلّه با چپ آن در این است که هرچند بخش دست راست بسیار کوچک‌تر است، امّا برخلاف انتظار تنها قاب‌های تمام‌زراندود، که متجاوز از پنجاه عدد است، در این قسمت واقع شده. حتّی در *ارسی* هم، که شاه‌نشین به‌حساب می‌آید از قاب زراندود نشانی نیست.[۲۳]

اکنون که سال ۱۲۵۴ قمری است و *میرمحمّدصادق* بنای *عمارت* را در زمانی کوتاه به پایان رسانده، در جستجوی نامی برای آن است. گرچه کارگزاران و مشاوران بدیل‌هایی چون محلّهٔ سادات، محلّهٔ آقایان را پیشنهاد می‌دهند، او نام *محلّهٔ رئیسان*[۲۴] را برمی‌گزیند و از آن پس نام *حمّام رئیسان* و *مسجد رئیسان* هم بر سر زبان‌ها می‌افتد. او که اکنون چهار پسر به نام‌های: اسدالله، جواد، مهدی و محمّد دارد، در *عمارت* نوبنیان سکنی دارد و همچنان به فارسی سره در خانه حرف می‌زند. *آقاسیّدمهدی* و *آقاسیّدمحمّد*،[۲۵] هر دو از علمای بزرگ به‌شمار می‌آیند که تا سال‌ها هم‌تراز پدران خود، همچون *سیّدمهدی‌کبیر* و *سیّدحسین* باقی می‌مانند. *عمارت میرمحمّدصادق* هم پس از این تاریخ بدون هرگونه اضافه‌ای و علی‌الاطلاق *عمارت* خوانده می‌شود، به‌طوری‌که حتّی در *سال‌های سی شمسی*، لفظ *عمارت* همواره به *عمارت میرمحمّدصادق* در *محلّهٔ رئیسان* اشاره دارد.

---

۲۲ روان‌شاد *سیّدحمید عظیمی* (درگذشته به‌سال ۱۳۹۴) به نگارنده توضیح دادند که *کیبون* برگرفته از *گویش خوانساری* و مرکّب از *کیه* به معنای خانه و *بون* به معنای بام است.

۲۳ بخش سمت راست براساس مشارکت‌نامهٔ موجود در اختیار *سیّدمحّمدحسن نجفی‌زاده نبوده*، امّا از قاب‌های زراندود نشانی‌های زیادی در دست است: *این مبارک بقعهٔ او را موسی عمران ندید * ورنه هرگز می‌نشد از وادی ایمن به طور*

۲۴ به‌نقل از *سیّدمحمّدحسن نجفی‌زاده*، و در سال‌های اخیر: *روضاتی، سیّداحمد (مناهج المعارف، مقدّمه، صفحهٔ صدوهشتادودو)*: ازآن‌جهت به این اسم نامیده شده که گروه کثیری از *رؤسای علمای خوانسار* که همه از *احفاد میرکبیر* مؤلّف این کتاب بودند در این محلّ سکونت داشتند.

۲۵ *جواد*، متوفّی به سال ۱۳۰۵ قمری، و مدفون در کنار *مقبرهٔ سیّدحسین*؛ *مهدی و محمّد* مدفون در کربلا.

محلّهٔ رئیسان و تطاول زمان

دوران شکوفایی *محلّه* و *عمارت نوبنیان* چندان نمی‌پاید. *آقاسیّدمهدی* و *آقاسیّدمحمّد* که به ترتیب جدّ اعلای مادری و پدری کودک *سال‌های سی*‌اند، روزی در اتاق‌های طبقهٔ بالا سکنی دارند. *سیّدمهدی* چهار پسر، به نام‌های: *محمّدصادق*، *ابوالمعالی*، *علی* و *حبیب‌الله* [۲۶] و *سیّدمحمّد* هم سه پسر: *محمّدحسن*، *محمّدحسین* و *محمّدصادق*[۲۷] دارد.



تصویر تازه‌یافت *سیّدمحمّدحسن* و *سیّدمحمّدحسین نجفی‌زاده* (از چپ به راست، نجف، سال‌های ۱۲۸۰ شمسی)
Sayyid Muḥammad Ḥasan, Sayyid Muḥammad Ḥusayn Nağafīzādih (Najaf, circa 1280 Shamsi,
Copyright owner: Najafizadeh.org)

۲۶ *محمّدصادق*، متوفّی به سال ۱۳۲۶ شمسی؛ *حبیب‌الله*، متوفّی به سال ۱۳۲۶ قمری (۱۲۸۶ شمسی)؛ *علی*، متوفّی به سال ۱۳۶۱ شمسی و مدفون در *قبرستان پشت بازاربالا*؛ و *ابوالمعالی* متوفّی به سال ۱۳۲۷ شمسی، مدفون در *قمشهٔ اصفهان*.

۲۷ *محمّدحسن*، متوفّی در پانزدهم دی‌ماه ۱۳۳۱ شمسی (هجدهم ربیع‌الثّانی ۱۳۷۲ قمری)، مدفون در *قبرستان پشت بازاربالا*؛ *محمّدحسین*، متوفّی به سال ۱۳۲۸ قمری (*داد جان در کوی جانان روز عاشورا* حسین)؛ و *محمّدصادق*، که از ابتدا مقیم اراک بوده (مدفون در تخت‌فولاد اصفهان، متوفّی: پیش از ۱۳۲۰ شمسی)؛ هرسه برادر با نام خانوادگی **نجفی‌زاده (نجفی زاده)** شناخته می‌شوند؛ این نکته در *ضیاء الابصار فی* ***ترجمة*** *علماء خوانسار*، به‌درستی ملحوظ نیست؛ بنگرید به: ***سیّدحسین ابن ابوالقاسم جعفر***



Sayyid ʿAbdūl-Maʿālī ibn Sayyid Mahdī ibn Mīr Muḥammad Ṣādiq (1266-1329 Shamsi)

تصویر تازه‌یافت سیّدعبدالمعالی ابن سیّدمهدی ابن میرمحمّدصادق (۱۳۲۹- ۱۲۶۶ شمسی، مدفون در قمشه)

Photo Courtesy of Dr. Hassan Mortazawi (Circa 1320 Shamsi)

اکنون که آن دو سال‌هاست که در کربلا آرمیده‌اند، *نوادگان میرمحمّدصادق* حتّی با تقریب زیاد هم همسنگ پدران خود نیستند؛ و این آغازگر راهی بی‌فرجام است. در سال‌های ۱۲۸۰ شمسی و پس از آن *نوادگان میرمحمّدصادق* تنها به ذکر نام پدران خود مفتخرند و نه بیشتر. این جوانان سی ساله در آن روزها از جهات دیگری نیز اهمیّت خود را از دست می‌دهند. شراره‌های دست‌وپازدن قجری حتّی ناحیهٔ کوچکی به نام خوانسار را مصون نمی‌گذارد؛ و این برخلاف ادّعای کسانی است که *وقایع سال ۱۲۹۷ شمسی خوانسار* را به اختلافات درون‌شهری تقلیل می‌دهند، و *وقایع خوانسار* را مرتبط با آن می‌دانند که با گسیل سربازان از مرکز، ورود آن‌ها به *عمارت میرمحمّدصادق*، با تیراندازی مدافعان آن از داخل *هرزه‌پوش‌های* بالای *ارسی* – که منجر به حریق در بخشی از طاق‌نمای بالاسری آن می‌شود – و با دستگیری و اعدام یکی از *نوادگان میرکبیر* پایان می‌یابد که در طبقهٔ بالای *عمارت میرمحمّدصادق* کنار بستگانش، *سیّدمحمّدحسن* و همسرش نشسته است.[۲۸]



سندی که *سیّدمحمّدحسن نجفی‌زاده*، کمی پس از *غارت عمارت میرمحمّدصادق* در *محلّهٔ رئیسان* در سال ۱۳۴۴ قمری (۱۳۰۴ شمسی)، به امضای علما و مشاهیر رسانده است تا از دولت مرکزی مطالبهٔ غرامت کند.

Un document que **Sayyid Muḥammad Ḥasan Nağafīzādih** a fait signer par les ʻUlimā et Notables peu de temps après le pillage de sa résidence, ʻ**Imārat-i Mīr Muḥammad Ṣādiq** dans le quartier **Ra'īsān** en l'année 1344 de l'hégire. (Copyrighted)

---

۲۸ اشاره به *وقایع خوانسار* در سال ۱۲۹۷ شمسی و یا ۱۹۱۸ میلادی است. *غارت عمارت میرمحمّدصادق* درست هم‌زمان با همین دستگیری و اعدام است؛ و این نکته را *زهرایی* در *دورنمای خوانسار* در صفحهٔ ۶۱ مسامحتاً از قلم انداخته است. همچنین بنگرید به: اعظام قدسی، حسن (اعظام‌الوزرا): خاطرات من، یا: تاریخ صد ساله، چاپخانهٔ حیدری، ۱۳۴۲، تهران، جلد اوّل، ص‌ص ۴۶۳ به‌بعد.

اسناد متقن تاریخی، مبنی بر فعالیّت کسانی که در سال‌های پیش و پس از ۱۲۹۷ اقدام به تأسیس احزاب نوظهور[۲۹] به سبک اروپایی کرده‌اند و نام‌ونشان آن‌ها حتّی در خوانسار روشن است، اشاره به آن دارد که نفوذ افکار جدید در ایران سرانجام این ناحیه را هم فرا می‌گیرد که گاه ضربه‌ای است جانکاه. این رویداد زخمی کاری برای ساکنین *عمارت میرمحمّدصادق* به‌حساب می‌آید، به‌ویژه آنکه پس از انتقال قدرت به کسانی که اکنون اسلام‌گریزی را در رأس امور خود قرار داده‌اند، افول جایگاه اجتماعی *نوادگان میرمحمّدصادق* شتابان‌تر می‌شود. آنچه ناظر عینیّت‌گرا می‌تواند از مناسبات درون *عمارت* در سال‌های ۱۳۱۰ تا ۱۳۳۰ ارائه دهد، چیزی جز رقابت بین *نوادگان میرمحمّدصادق* برسر آراسته‌شدن هرچه بیشتر به مظاهر فرهنگ تازه‌وارد و غیربومی نیست. آراستگی این فرزندان به مظاهر فرهنگ نو آنان را بر آن می‌دارد تا گذشتهٔ خود را پنهان کنند، آن را به‌نحوی خوار بینگارند یا دست‌کم نشانی از عقب‌ماندگی تاریخی قلمداد کنند. این فاجعهٔ دردناک *عمارت میرمحمّدصادق* را پس از سال‌های ۱۳۱۵ تقریباً خالی از سکنه می‌کند و با فوت *میرزامحمّدصادق* در سال ۱۳۲۶ شمسی و *سیّدمحمّدحسن* در سال ۱۳۳۱ فرهنگ جدید سایهٔ سنگین خود را بر سر *عمارت* می‌گستراند و آن را در خاموشی فرو می‌برد، و نه تنها به قصبه یا بخشی کم‌اهمیّت به نام خوانسار راه می‌یابد، بلکه در سراسر ایران نیز به‌همین منوال عمل می‌کند. دست تطاولگر *به‌اصطلاح پژوهشگران* هم در تخریب عمدی بخش شمال‌شرقی *عمارت* که نشانی آن را مقدّمتاً ذیل مقالات *به‌اصطلاح تحقیقی* و *مشعشعانهٔ* خود به راهزنان داده‌اند، و خود بی‌اذن وارد *عمارت* می‌شوند، در غارت قاب‌ها و نقّاشی‌های برجای‌مانده از سال‌های ۱۳۴۹ به‌بعد کاملاً مشهود است.[۳۰] بناهای ضلع جنوبی، ازجمله آن دو *حمّام رئیسان* به بهانه‌های دیگری به‌کلّی تخریب می‌شود؛ درخت‌های گردو طعمهٔ ارّه‌های برقی تازه‌وارد می‌شود؛ و بی‌آنکه پوست بدنهٔ آن‌ها تراشیده شود یکسره به کارگاه‌های نجّاری در خارج تحویل می‌شود. دو درخت جوان از سال‌های ۱۳۳۵ هنوز باقی‌مانده که یکی در ضلع جنوبی و دیگری در ضلع غربی است که در آن سال‌های ۱۳۵۰ مطمح نظر آن استادکاران نبوده. ضلع شمالی، ازجمله *مسجد رئیسان*، به برکت برگزاری نماز صبح و ظهر و مغرب، که ازقضا یکی از *فرزندان میرکبیر* برپا می‌دارد، همچنان پابرجاست، بی‌آنکه طیّ پنجاه‌سال گذشته مجلسی در عزای حسین *سلام‌الله* در آن برپا شده باشد یا از آن ظروف زیبا نشانی در دست باشد. بنای شمال‌شرقی نیز اندکی پیش از سفر کودک دیروز به خوانسار قربانی ... بیلی مکانیکی می‌شود

---

۲۹ حسین *واعظزاده* و *پیش‌آمدهای خوانسار و اراک*: ناشر، مؤلّف، چاپ اوّل، تابستان ۱۳۷۴ شمسی

۳۰ کسانی که خود شاهد ورود آن راهزنان به عمارت در سال‌های ۱۳۴۹ و پس‌از آن بوده‌اند، برخی هنوز زنده‌اند و اظهاراتشان نزد نگارنده محفوظ است. تخریب نیمهٔ دست‌راست بنای عمارت هم از همین زمان آغاز می‌شود. برخی از آن *به‌اصطلاح تتّبعات خوانسارشناختی* در مطبوعات آن سال‌ها بازتاب دارد، و گاه به‌غلط اینجاوآنجا، امروز هم نقل‌به‌مضمون می‌شود.

که در اطراف آن جولان می‌داده است. بنای ضلع غربی، آن هم طعمهٔ آتش‌سوزی عمدی در سال‌های بعد می‌شود تا قاب‌های مذهّب آن از مهلکه به سلامت بیرون بیاید و بعد یکسره به همان *محقّقین و خوانسارشناسان عالی‌رتبهٔ سال‌های ۱۳۴۹* و سپس به ... واگذار شود. از بنای شرقی، که قاب‌های زیبای آن هم طمع آن *به‌اصطلاح خوانسارشناسان* را برانگیخته بود، اثری نیست جز شبه‌بنایی سرهم‌بندی‌شده؛ هم زشت و هم توجیه‌گر آن تخریب. و جنوب‌شرقی هم چیزی درخور توجّه، جز همان اتاق مشرف به *عمارت* ندارد که پابرجاست و *کاروان‌سرا* هم امروز ویرانه و تلی از خاک است و از در تمام‌گردو و بسیار بلند و قطور آن نشانی نیست. از *بازاربالا* هم اثری نیست و تنها شاخصهٔ آن از *سال‌های سی* شمسی همان *مقبرهٔ سیّدحسین* است که به شیوهٔ امروزی تجدیدبنا شده است، امّا در کنار چیزهایی شبیه به بناهای مسکونی پنهان است، که به حریم قبرستان تعدّی کرده‌اند. آنچه مایهٔ شعف است جایگزینی برخی از بناهای *دایرهٔ سوم* با بناهای امروزی است که نشان از برون‌رفت آن مردم نیک‌نفس از تیره‌روزی پیشین می‌دهد، هرچند برخی از آن‌ها به‌ویژه در ضلع شمال‌غربی هنوز پابرجاست.

کودک دیروز ما، به آنچه امروز ویرانه‌ای بیش نیست و انتظار هرچه‌بیشتر دست تطاولگران را می‌کشد و تنها خاطرات بسیار دورش را یادآوری می‌کند، با اندوه می‌نگرد و در دل آرام‌آرام می‌گرید.

فهرست دیگر نوشته‌ها دربارهٔ خوانسار[۳۱]

(مطالعاتی دربارهٔ خوانسار)

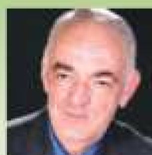
۱. ابوالقاسم‌بن‌الحسین‌الحسینی‌الموسوی
۲. سیّدحسین‌ابن‌ابوالقاسم‌جعفر
۳. بازاربالا در خوانسار
۴. چرا این چهار مدخل؟ یا نظریّهٔ دینامیکی گسیختگی

[۳۱] این نوشته‌ها در این نشانی است:
https://drive.google.com/drive/folders/0B82CvAj9ELwUMUwxUTJiSFBNcW8

Studies on Khānsār

Khānsār -Ḫwānsār –'Imārat-i Mīr Muhammad Ṣādiq, 1254 AH = 1838 AD

Hossein Najafizadeh



حسین نجفی‌زاده در خوانسار به دنیا می‌آید و تحصیلش را در رشتهٔ ریاضی در دانشگاه تهران تمام می‌کند. چند سالی «ریاضی و انفورماتیک» در فرانسه می‌خواند تا سرانجام شیفتهٔ «فلسفهٔ علم» می‌شود. به آلمان می‌رود تا در برلین همین رشته را دنبال کند. کارش را هم با رساله‌ای دربارهٔ «اختلافات مکتب کپنهاگ و پاریس دربارهٔ علیت» پی می‌گیرد. زبان فرانسوی و آلمانی را خوب می‌داند، چند کتاب درسی دانشگاهی به آلمانی دارد و نوشته‌هایی در دستور تطبیقی؛ با زبان انگلیسی هم آشناست. چندین سال است که به کار فراهم‌آوردن «منابع فلسفهٔ علم به زبان فارسی» می‌پردازد که برگردان‌هایی از نسخه‌های اصلی است، و بسیاری از آن‌ها با استقبال پرشور «فارسی‌زبانان» در سراسر دنیا روبه‌رو شده‌است. به گردشی در خاطراتش از زادگاهش هم می‌رود که سرفصل دیگری در «مطالعاتی دربارهٔ خوانسار» بر او می‌گشاید.

Najafizadeh.org
San Francisco, CA, USA, 2017